

بررسی و تحلیل جلوه‌های خردگریزی در اشعار صائب*

دکتر محمد خاکپور^۱

استادیار دانشگاه تبریز

چکیده:

تا پیش از روزگار صفویه عوامل متعددی نظیر مجادلات دامنه‌دار اشاعره و معتزلیان و شکست طرف‌داران خرد در مقابل اشعریان خردگریز، غلبه اقوام بیگانه بر ایران، اشاعه نظام خانقاهی، تأسیس نظامیه‌ها و سیاست‌های خردستیز حاکمیت‌ها موجب شده بود عقل و دانش‌های مرتبط با آن در جامعه ایرانی یکسو و واپس نهاده شود. بازتاب این تفکر در ادبیات فارسی، در هیئت نفی و مذمت خرد و ترجیح عشق بر آن، با بسامد زیاد دیده می‌شود.

جلوه بیشتر این موضوع سنتی و دیرینه در آثار صائب و هم‌نسلان او قابل تأمل است. برخی از دلایل مهم توجه صائب و سرایندگان معاصر وی به موضوع تعطیلی خرد و نکوهش آن در شعر بدین ترتیب است: تقلید و تأثیرپذیری از نمونه‌های به تثبیت رسیده در آثار قدما؛ بعضی از اقتضانات و ظرفیت‌های مهم سبک هندی نظیر مضمون‌پردازی، اسلوب معادله (روابط تناظری) و ایجاد تناسب و برقراری روابط شگفت‌انگیز و حیرت‌افزا میان واژگان در شعر و تأثیرپذیری از جریانات حاکم بر اوضاع اجتماعی و فرهنگی جامعه بویژه غلبه علمای اخباری و اهل حدیث بر حکماء و فلاسفه. این نوشته نشان می‌دهد که در اشعار صائب، خردگریزی با بسامد بالا و به گونه‌های متعددی جلوه یافته است که از آن میان به برتری عشق بر عقل، ترجیح جنون و شراب و مستی بر تعقل و هوشیاری، تسلیم عقل در مقابل حسن و جمال یار، مذمت خرد، پرهیز از علوم رسمی و نفی موشکافی و رد فلسفه و براهین منطقی می‌توان اشاره کرد. هم‌چنین این پژوهش به تحلیل علل و موجبات تحقیر خرد در دیوان صائب و جلوه‌های گوناگون آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی: صائب، خردگریزی، سبک هندی، مضمون‌پردازی، تداعی مضامین.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۳/۲۴

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Khakpour@tabrizU.ac.ir

مقدمه

عقل به دلیل ماهیت پیچیده و مرموز خود به گونه‌های مختلف تعریف شده است؛ اما جالب است که هیچ‌یک از این تعاریف تقارن و تجانس آن‌چنانی با همدیگر ندارد. مطابق منابع معتبر عقل این‌چنین تعریف شده است: «عقل جوهری مجرد از ماده است.» (جرجانی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۹۶) و «از عالم غیب است، بدین جهت خوش‌نهاد و خوش-نسب است که به عالم غیب پیوند دارد و راه تشخیص مصلحت و مفسدت را به آدمی می‌آموزد و ادبی مناسب هر فعل و هر مرتبه تعلیم می‌دهد.» (فروزانفر، ۱۳۷۳، ج ۳، صص ۱۱۷۴-۵) به عبارت دیگر «عقل معنی است، نه قوه و وظیفه آن تمیز خیر و شر است و با معرفت تبیین می‌شود.» (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۲۰) دریافت ثواب و عقاب بر اساس عقل آدمیان است. اصل و حقیقت انسان، عقل اوست، همان‌گونه که دریافت الهامات ربّانی متوقّف بر سلامت آن است (طباطبایی، بی تا، ج ۵، ص ۵۰۸) و ممتاز شدن انسان از سایر موجودات به این جهت است که در مسائل فکری و نظری حق را از باطل، و در مسائل علمی خیر را از شرّ، و نافع را از مضر تشخیص می‌دهد. (همان، ج ۲، ص ۳۷۵) در فلسفه چه فلسفه اسلامی چه فلسفه غرب اصطلاح «عقل» به طور کلی به معنای قوه‌ای است که حقیقت را درک می‌کند و آن را می‌شناسد؛ اما ماهیت این عقل در فلسفه‌های مختلف محلّ بحث است. در عالم اسلام و فلسفه اسلامی در اینکه عقل جوهری بسیط و مجرد است که حقایق اشیاء را درک می‌کند، اختلاف نظری بنیادی بین فیلسوفان وجود ندارد. عقل قوه‌ای طبیعی از نفس آدمی است که معرفت درست برای انسان به بار می‌آورد، بنابراین عقل از قوه خیال متمایز است. (فولکیه، ۱۳۷۴، ص ۳۵)

در کتب لغت، عقل در معانی متعدّدی به کار رفته است که از آن جمله می‌توان به دریافتن، ادراک، خردمند شدن، نقیض جهل، فهم و تدبیر در کاری کردن، بستن ساق و پاهای شتر، دیه دادن، دیه و تاوان پذیرفتن بر خیانت، پذیرفتن نخل گشنی، به کوه رفتن و پناه جستن آهو در کوه، پناه بردن به کسی، شانه کردن موی زن و... اشاره کرد. (ضیایی، ۱۳۹۰، صص ۳۳-۳۵) مسلمانان پس از ظهور اسلام که به ترجمه آثار یونانی

همت گماشتند، عقل را بهترین معادل در برابر خرد یونانی قرار دادند و جای تردیدی وجود ندارد که این دو واژه به لحاظ ماهوی تفاوت‌های بنیادین با همدیگر دارند. در ابیات صوفیانه، این شریف‌ترین مخلوق خداوند در تقابل با عشق و محبت مورد نکوهش واقع شده است. در این منازعه شاعرانی هستند که تنها با سلاح تقلید و تکرار اندیشه‌های خردگرایان دیگران و صرفاً بر اساس دیدگاه ذوقی و شاعرانه و با تکیه بر سنت‌های ادبی به مخالفت با عقل برخاسته‌اند. شاعران معدودی را هم سراغ داریم که بر مبنای افکار والای عرفانی و آموزه‌های اعتقادی خود به مخالفت با عقل برخاسته‌اند. از قدیم‌الایام این پرسش مطرح بوده است که علت مخالفت صوفیه با عقل چیست و عقل مطرود در نظر آنان کدام عقل است؟ «ابوحامد غزالی یکی از کسانی است که این پرسش را در احیاء علوم‌الدین مطرح کرده و پاسخ خود او آن است که عقل را در این موارد نه به معنای مخلوق اول و اشرف موجودات، بلکه به معنای «مجادله و مناظره» در نظر گرفته است. پاسخ غزالی از لحاظی درست است و لیکن دقیق نیست و به همین دلیل همگان با آن موافق نبوده‌اند، چنان‌که بعضی گفته‌اند که منظور از عقلی که ضد عشق است، عقلی است که در انسان است و جزئی خوانده می‌شود.» (پورجوادی، ۱۳۸۵، ص ۶۰۵)

براساس آراء و عقاید مختلف در زمینه ماهیت عقل، می‌توان چنین استنباط کرد که عقل بزرگ‌ترین عطیه و موهبتی است که از طرف خدای خالق بشر به او داده شده است تا از طریق آن به رستگاری دوجاهانی خویش نایل شود و در سایه آن بتواند از شقاوت بپرهیزد و به نیروی آن به امر الهی قیام کند و از محرّمات وی اجتناب ورزد. هم‌چنین با اندیشیدن درباره فلسفه نظام آفرینش و شناخت چیستی و جایگاه خود در نظام احسن هستی پایه‌های کمال، فرهنگ و تمدن خود را به طور استوار و حساب شده بنیان نهد. خرد مایه دوام و قوام تعادل در حیات اجتماعی است و از مهمترین اساسی‌ترین ابزار راهبرد حیات اجتماعی به‌شمار می‌رود. از طریق خرد جامعه به بالاترین و والاترین مرحله ظهور و بروز استعدادها و نیروهای درونی خویش گام بر-

می‌دارد و در صورت واپس نهادن آن جامعه دچار بحران و ضعف می‌گردد و میدان فراخی برای بالیدن بیراهه‌های استعدادکش و بیمارپرور در کالبد جامعه فراهم می‌شود. (محبّتی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۰) به همین سبب ما در برابر آستان این مخلوق اول و این برترین مخلوق که هم‌چون خدای خویش یگانه و بی‌مانند است، سر تسلیم و تعظیم فرود می‌آوریم.

بیان مسأله

در قرآن مجید عقل مقام بالایی دارد^۱ و به کرات به مشتقات آن اشاره شده است و اگر مترادفات آن را که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته است بر این تعداد بیفزاییم، خواهیم دید که چه اندازه زبان قرآن عقل را برای انسان‌ها سودمند می‌داند. رفتار و گفتار حضرت رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز دقیقاً بر پایه تعقل و تفکر استوار بود و خردورزی یکی از مهمترین خطوط فکری تشیع علوی به شمار می‌رفت؛ احادیث مستند فراوانی که درباره مقام عقل از حضرات معصومین (ع) در منابع معتبر وارد شده است، دال بر این ادعاست.^۲ اصولاً عقل شیعی همیشه ماهیت فلسفی داشته است و حتی مورخان اهل سنت نیز اعتراف می‌کنند که عقل شیعی از قدیم‌الایام عقل فلسفی، استدلالی و تعقلی بوده است. تعقل و تفکر شیعی نه تنها با تفکر حنبلی و اشعری که اصالت را از عقل می‌گرفت و منکر به کار بردن استدلال در عقاید مذهبی بود، مخالفت می‌کرد با تفکر معتزلی نیز با تمام عقل‌گرایی آن همسو نبود، زیرا تفکر معتزلی هر چند عقلی است اما جدلی و برهانی نیست. (محمدرضایی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۰)

بعد از رسول اکرم (ص)، سیر تاریخ فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام با مقاصد گوناگونی از بنیاد دگرگون شد و مسلمانان، از حاکمان تا علما، به جای تأسی از اقوال و کردار اندیشه‌مدار پیامبر و جانشینان وی بیشتر رأی و تفسیر خود از مبانی دینی را محور اداره امور اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی قرار دادند و بر همین اساس نحله‌ها و جریان‌های فکری گوناگونی به وجود آمد. «در میان جریان‌های گوناگون جهان اسلامی دو جریان فکری از همه مهمتر و قوی‌تر گشته بودند «اصحاب حدیث» و

«اصحاب رأی». گروهی که نصّ و ظواهر قرآن و حدیث را حجیت عمل می‌دانستند و اجازه هیچ‌گونه نظر و تأویل را بر نمی‌تافتند و گروهی که همه هم‌تشان گسترش مبانی خرد در تاروپود اقوال و آیات بود و دم‌ساز و هم‌ساز کردن روایات با درایات. ظهور اصلی تنازع بین اصحاب حدیث و اصحاب خرد در جریان نیرومندی ظهور می‌کند که اصطلاحاً آن را اشعریّه و معتزله نامیده‌اند.» (محبّتی، ۱۳۸۲، ص ۲۹) بعد از جدال و کشمکش‌های فراوان، اشاعره و اصحاب حدیث بر اهل رأی و خرد پیروز گشتند و آن پیروزی مبدأ واپس‌گرایی، انحطاط و زوال عقلانیت در جامعه اسلامی گردید. این موضوع یکی از انحرافات جوامع اسلامی از مسیر راستینی بود که حضرت رسول و جانشینان او همواره بر پیمودن آن تأکید داشتند.

با عنایت به اینکه ایران همواره یکی از مهمترین سرزمین‌های تحت نفوذ سیاست اعراب اموی و عباسی بوده است، تحولات فکری هدف‌مندی که دربالا اشاره شد آن را نیز تحت تأثیر خود قرارداد و موجب زوال عقلانیت و نابودی نهضت فکری عظیمی شد که به وسیله نخستین سلسله‌های ایرانی نژاد بویژه سامانیان ایجاد شده بود. «شکست معتزله برای تمدن اسلامی بسیار زیان‌آور بود زیرا اغلب ائمه این فرقه پیش‌روان تفکر و تعقل و معتقدان به اختیار و تنزیه و دوست‌داران فلسفه و علوم نظری و اثباتی بودند و با حکومت و غلبه آنان علوم عقلی توسعه و کمال می‌یافت در صورتی که شکست آنان وسیله غلبه تعصب در میان مسلمین و شکست عقل و استدلال و نظر، مقدمه انحطاط تمدن اسلامی گردید.» (متز، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۲۳۷-۲۳۶)

فروپاشی نهضت فکری و رنسانس فرهنگی^۳ به وجود آمده در ایران تا پیش از اتحاد غزنویان و سلجوقیان با خلفای عباسی، رواج اندیشه‌های اشعری‌گری، اشاعه روزافزون تصوف و نظام خانقاهی در ایران ضربات مهلکی بر پیکره خرد وارد ساخت و در این بحبوحه، فتوایی که به‌وسیله علمای اسلامی صادر شد از عقل جز نام و شبحی باقی نگذاشت. یکی از این سلسله فتواها عبارت بود از فتوای ابن‌صلاح شهروزی که در برخی منابع آمده است و به شدت حیرت و تأمل آدمی را بر می‌انگیزد:

«فلسفه اساس سفاقت، مایه گمراهی و مدخل زندقه است؛ نزدیکی به فلسفه موجب خذلان و تسلط شیطان است. منطق مدخل فلسفه است و مدخل شر، شر است. نه شارع اسلام آن را جایز شمرده و نه اصحاب کبار و نه پیشوایان گذشته، خداوند مؤمنان را از پلیدی منطق و کثافت آن مصون دارد. هرکس خیال می‌کند در منطق و فلسفه سودی هست فریب شیطان را خورده است و بر اولیای امر واجب است شر آن‌ها را از مسلمانان دور کنند. بر ولی امر واجب است فلاسفه را مخیر کند میان قبول اسلام یا دم شمشیر، تا آتش فتنه فرونشیند و آثار آنها به کلی از روی زمین محو شود.» (دستی، ۱۳۸۵، صص ۲۸-۲۷) این نوع تفکرات، در سیر قهقرایی و در خودماندگی جامعه ایرانی و انفعالات آن در برابر حملات مغول بی‌تأثیر نبوده است.

خردستیزی پس از طی دوره‌های طولانی در عصر صفویه نیز با مؤلفه‌های جدید خود ظهور می‌کند و با مرگ شاه عباس اول و روی کار آمدن شاهان خودکامه و غلبه عنصر اخباری و علمای آن، انحطاط و زوال عقلانیت استمرار می‌یابد. «در مسیر تبیین عقلانی گزاره‌های دینی، ملاصدرا با چند دسته از فرقه‌های معاصر خود به نزاع و جدل برخاست؛ گروه نخست که حرمت عقل را شکسته و در مذمت عقل‌گرایی و عالمان عقل‌گرا مبالغه می‌کردند، اخباریون بودند. گروهی که اواخر قرن دهم هجری و اوایل قرن یازدهم به رهبری ملا محمدامین استرآبادی بذر اندیشه‌های ظاهرگرایانه و عقل‌ستیزانه را کاشتند. پس از آن بود که فلاسفه و حتی فقهای خردگرای آن روزگار از شش جهت آماج تنه‌های این جماعت ظاهرگرا واقع شدند.» (ضیایی، ۱۳۹۰، صص ۵۹-۵۸) بازتاب این تحولات فکری خانمان‌سوز و انفعال‌طلب را جز در آغازین دوره شعر و ادب فارسی (قرن سوم و چهارم) - که از نوعی تساهل و تسامح و فضای باز سیاسی و رشد و گسترش حیرت‌انگیز علوم عقلی و علم به معنای خاص آن (Science) برخوردار بود - در همه ادوار شعر کلاسیک فارسی به وضوح می‌توانیم ببینیم. تأثیر این نوع اندیشه به‌طور جدی از طریق سنایی در شعر فارسی آشکار شد و بعد از آن خردگرایی و مهم‌پنداشتن عقل به یکی از پربسامدترین مضامین شعری تبدیل شد. این اندیشه

چنان در تار و پود جامعه و شعر و ادب فارسی راه یافت که کوشش‌های بزرگانی چون ملاصدرا و یا آثار نویسندگانی چون صائِن‌الدِّین علی ترکه نیز نتوانست این دیدگاه را به کلی از میان بردارد. (آقا حسینی، ۱۳۸۸، صص ۷۰-۶۹)

عقل و خردی که فحول شعرای فارسی و شعرای دیگر نظیر سنایی، عطار، مولانا و حافظ به مخالفت با آن برخاسته‌اند، عقل یونانی است که از نفس تبعیت می‌کند و مانع از رسیدن به معرفت و حقیقت می‌شود؛ به عبارت دیگر همان عقل جزوی در برابر عقل کلی است که به انکار عشق می‌پردازد. با این توضیح که نباید نحوه نگرش همه سرایندگان فارسی زبان به این مقوله را یکسان پنداشت؛ زیرا می‌دانیم عده‌ای از آنان مانند سنایی، عطار، خاقانی، نظامی، مولانا، سعدی و حافظ بر اساس یک منظومه فکری منسجم و تحت تأثیر آموزه‌های الهیات اشاعره عقل را انکار می‌کنند اما طیف بی‌شماری از آنان فارغ از هرگونه پشتوانه‌های فکری و تعلیمات مذهبی به جدال و مخالفت با عقل می‌پردازند. صائب و معاصران او نیز مانند بسیاری از متقدمان و حتی متأخران از ره‌گذر ادبیات و نمونه‌های تثبیت شده در ادوار پیشین، به این موضوع می‌نگرند. عقل و خردی که صائب تبریزی آن را مردود می‌داند و با ذکر اوصاف و صفاتی به نکوهش و تحقیر آن می‌پردازد، همان عقل جزوی و حکمت بی‌مغز یونانی است که نه تنها قادر به درک حقیقت آن‌گونه که باید و شاید نیست، بلکه به مانند حجاب و مانعی در راه رسیدن به سر منزل حقیقت است. (توحیدیان، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲)

پیشینه تحقیق

بحث تقابل عشق و خرد و تحقیر عقل یکی از موضوعات سنتی و قابل تأمل در ابیات فارسی بویژه شعر کلاسیک محسوب می‌شود. کمتر عارف و یا شاعری را می‌توان در گستره زبان و ادب فارسی پیدا کرد، که این مبحث مهم موجب دغدغه خاطر او نبوده باشد. به همین دلیل در این خصوص تحقیقات فراوانی از منظرهای متفاوت به عمل آمده است که از آن میان می‌توان به کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» (۱۳۹۲) تألیف محمدرضا شفیعی کدکنی اشاره کرد. نویسنده در یکی از فصول کتاب به این مبحث

پرداخته است و رابطه عشق و عقل را یک رابطه توتالیتری می‌داند. رضا برمایه‌ور کتاب «نگاهی ساختارگرایانه به خردستیزی عرفان» (۱۳۹۳) را منتشر کرده است که در فصول مختلف کتاب از تبیین اندیشه عرفانی، بر ساخته‌های عرفان، تجربه عرفانی، مخالفت با فلسفه، گفتمان احساسی و اقناعی، ایمان‌گرایی و خردستیزی عرفان و ... سخن می‌گوید. رجب توحیدیان (۱۳۸۷) مقاله «اوصاف عقل در تقابل با عشق جنون در دیوان صائب تبریزی و دیگر عرفا» به بررسی مفهوم خرد جزئی منفور در عرفان و شعر صائب و نیز اوصاف مذموم آن و تفاوت آن با خرد کلی و تمجید شده در زبان معارف اسلامی پرداخته است. حسین آقا حسینی (۱۳۸۸) در مقاله «این خرد خام به میخانه بر» و خلیل حدیدی و محمدعلی موسی‌زاده (۱۳۹۰) در مقاله «جلوه‌های خردستیزی در شعر حافظ» در این خصوص بحث‌های شایسته و بایسته‌ای به عمل آورده‌اند. نگارنده ضمن توجه به پژوهش‌های پیشین، جلوه‌های مختلف خرد-گریزی در شعر صائب و دلایل تحقیر آن را ضمن توجه به اسلوب ویژه شاعری و دیدگاه او که کمتر مورد عنایت قرار گرفته است، بررسی و تحلیل می‌کند.

دلایل و شیوه‌های ظهور خردگریزی در اشعار صائب

۱- مضمون‌پردازی

یکی از مهمترین ویژگی‌های سبک هندی بویژه شعر صائب خلق مضمون‌های تازه، دیرپاب و دور از ذهن است. برای رسیدن به چنین هدفی یعنی شکار مضمون‌های لطیف و باریک صائب مانند دیگر شاعران سبک هندی از همه عناصر بیرونی و محسوس و ذهنی و انتزاعی استفاده می‌کند. مضمون می‌تواند مصادیق متعددی چون اخلاق، عرفان، حکمت، طبیعت، عشق و غیره را در برگیرد، بی‌آنکه حاصل دید و دریافت مستقیم شاعر از پیرامون خود بوده باشد. عامل شکل‌گیری مضمون، اساساً قدرت تداعی شاعر (از رهگذر شباهت‌ها، مجاورت‌ها و تضادها)، امکانات دلالتی کلمات، امکانات تصویری و تداعی موتیوها و قراردادهای ادبی است در حوزه آنچه در

حس و ادراک آدمی واقع است طبیعت با عناصر و لوازم آن و زندگی با جلوه‌ها و مظاهر آن. «پس اگر بخواهیم «مضمون‌سازی» را تعریف کنیم، شاید بتوان آن را ایجاد و یا کشف رابطه و پیوند تازه میان امری ذهنی - گاه عینی - با عناصر ذهنی یا عینی دیگر دانست که در ظاهر هیچ پیوندی میان آنها نیست.» (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵)

بسامد قابل توجه «معنی بیگانه»، «معنی رنگین»، «معنی پیچیده»، «معنی دورگرد» و «معنی غریب» در اشعار این سبک ناظر به همین ویژگی^۴ است. «شاعران دوره صفوی غوغایی برای منافسه و مقابله راه انداخته بودند. گویی انجمن‌هایی داشته‌اند و موضوع‌هایی را مطرح می‌کرده‌اند و هریک سعی می‌کرده است شعر تازه‌ای با همان ردیف و قافیه بیاورد. ولی برای صائب این مزیت و برتری را باید قائل شد که مضمون‌های لطیف و عاری از تکلف فراوان دارد.» (دشتی، ۱۳۶۴، صص ۱۱۸ و ۱۲۷)

تضاد و تناقض‌گویی موجود در اشعار صائب حاصل تلاش او برای یافتن مضمون نو است. «کریمی، ۱۳۶۹، ص ۲۶) هم‌چنین عدم انسجام ابیات و عدم ارتباط آنها با یکدیگر از مضمون‌آفرینی‌های شاعر نشأت می‌گیرد. صائب از طریق مباحثی چون گریز از عقل و خرد و واژگان مرتبط با آن مانند هوشیاری، علم رسمی، افلاطون، کتاب، شعور، فکر، آگاهی، موشکافی، تدبیرگرایی، رهبر و راهنما، فلسفه و پشت پا زدن به اختیار مضمون‌های فراوانی آفریده است:

از دلیل پوچ دایم فلسفی در زحمت است کودکان را مانده سازد نی‌سواری بیشتر^۵
(۱۴-۴۶۱۷)

خوش‌دلی می‌خواهی از هوش و خرد بیگانه شو

بر جنون زن کامیاب از عشرت طفلانه شو

(۱-۶۵۰۶)

۲- طرز تلقی صائب از خرد

دغدغه‌آفرینی، حساب‌گری، ناقص بودن، از خط دور بودن، کشمکش‌زایی، مقید ساختن، خام بودن، فضولی، دردسرسازی، غم‌افزایی، هرزه‌درایی، مکاری، نابینایی،

تمکین داشتن، بی حاصل بودن، خشک مغزی، سبک سری، خیره سر بودن، پوچ بودن، دوربینی، شیشه دل بودن، گران جانی، افسون گری، کج فهمی و... اوصاف و ویژگی هایی است که صائب برای عقل در نظر می گیرد. این صفات او را برای آفریدن مضمون هایی با محوریت خردگریزی یاری می کند:

از فسون عقل می گردد گران جانی زیاد
خار خار عشق می باید روان خفته را
(۱۹۹-۸)

آنانکه دل به عقل خدادور داده اند
مغز سر همای به عصفور داده اند
(۴۱۴۰-۱)

عقل است حجاب کشش عالم بالا
دیوانه محال است که مجذوب نباشد
(۴۳۹۹-۸)

افسرده تر از عقل شود معرکه عشق

روزی که مرا دست و دل از کار بر آید
(۴۴۳۲-۸)

میستّر نیست با هوش و خرد بی درد سر بودن

گوارا می کند وضع جهان را بی خبر بودن
(۶۲۲۷-۱)

۳- ایجاد روابط تناظری یا اسلوب معادله

صائب علاوه بر مضمون پردازی با ملامت خرد و ردّ عناصر و اوصاف و صفات مرتبط با آن، از اسلوب معادله نیز در این زمینه بسیار استفاده می کند. «اسلوب معادله این است که دو مصراع کاملاً از لحاظ نحوی مستقل باشند هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آنها را حتّی معنأً (نه فقط به لحاظ نحو) به هم مرتبط نکند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱، ص ۶۳) می توان گفت با توجّه به اینکه مخالفت با عقل یکی از موتیوهای پربسامد دیوان صائب است؛ هرگاه وی خواسته آن را در قالب بهترین تصویر بیان کند، از اسلوب معادله استفاده کرده است. در نتیجه، این خصیصه مهم و پربسامد شعر سبک

هندی که از طریق آن میان دو مصراع پیوند تناظری ایجاد می‌شود، در گرایش صائب به این بحث مانند دیگر موتیوهای وی مؤثر بوده است. اگر در جلوه‌های مختلف خرد-گریزی در دیوان صائب تأملی داشته باشیم، زیباترین نمونه‌های پیوند تناظری را خواهیم دید:

عقل معذور است اگر شد در فروغ عشق محو

پیش خورشید درخشان چون شود اختر سفید؟

(۲۷۷۹-۲)

تیرگی بیرون نرفت از دل به علم ظاهری

خانه را روشن نمی‌سازد چراغ پشت بام

(۵۲۸۰-۴)

۴- آفریدن تصاویر جدید و هاله‌ای از طریق موتیو عقل

با توجه به بسامد زیاد عقل‌گریزی و مذمت عناصر و موضوعات مرتبط با آن، می‌توان این موضوع را یکی از مهمترین و پر دامنه‌ترین «موتیوهای» شعر صائب به شمار آورد. موتیوها مجموعه قراردادی و سپس کلیشه شده از ایده، فکر، درون‌مایه یا تصویری است که به وسیله شاعر برای هنرنمایی و جولان خیال در شعر وارد می‌شود و قدمتی به دیرینگی ادبیات هر ملت دارد. موتیو در سبک هندی بویژه صائب نقش کلیدی دارد و یکی از مهمترین ابزار شاعری برای خلق مضامین تازه و حیرت‌انگیز است. شاعران سبک هندی برای رسیدن به مضامین و تصاویر بدیع و باریک که از آن به «معنی بیگانه» یاد می‌کردند، از موتیوهای مرسوم عصر خود به وفور استفاده می‌کنند (خاکپور، ۱۳۹۳، صص ۳۷-۳۳)

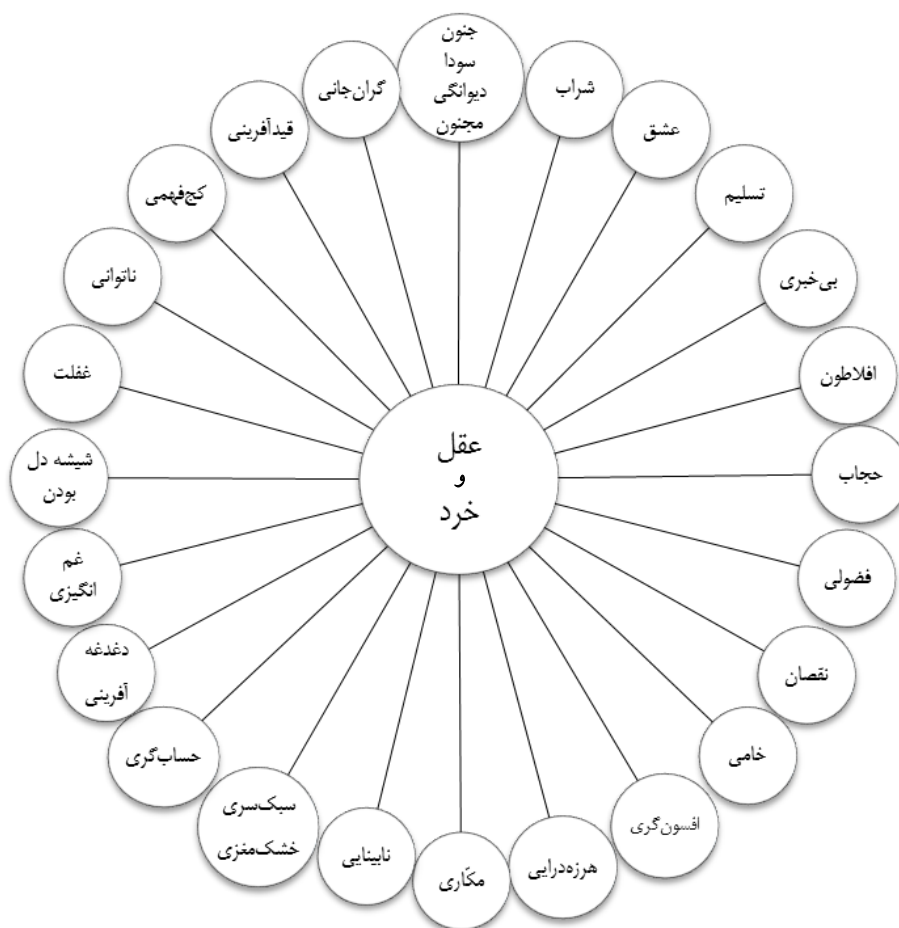
یاران تلاش تازگی لفظ می‌کنند صائب تلاش معنی بیگانه می‌کند

(۴۲۰۷-۷)

بنابراین یکی از مهمترین اهداف صائب و شعرای سبک هندی را در استفاده از موتیوها، باید ایجاد تداعی‌های تازه و فراوان در شعر دانست. تداعی‌ها و تصاویری که

شاعر از طریق هر کدام از این موتیوها ایجاد می‌کند به مراتب از شاعران پیشین بیشتر است و به دلیل حجم و گستردگی بسیار و احیاناً تازگی برخی از آنها و نیز ایجاد تصاویر هاله‌ای و تداعی‌های تازه و فراوان از اهمیت خاصی برخوردار است. (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۷)

در نمودار زیر سلسله تداعی‌های ایجاد شده از طریق موتیو عقل و خرد را برای رسیدن به مضمون‌های تازه در مقوله «خردگریزی» می‌بینیم:



گفتنی است که هر یک از سلسله تداعی‌های نمودار بالا وقتی که در بیتی در کنار «خرد و عقل» به کار می‌رود سایر تداعی‌های خود را نیز در شعر ایجاد می‌کند. مثلاً هنگامی که صائب در بحث خردستیزی، دیوانگی را بر عقل ترجیح می‌دهد، سایر تداعی‌های مرتبط با دیوانگی نیز در شعر جلوه می‌نماید:

خرد شیشه‌دل از سنگ خطر می‌ترسد ورنه دیوانه به اطفال جگر می‌بخشد

(۳-۳۴۶۹)

در بیت بالا خرد دیوانه را تداعی کرده است و از طریق دیوانه نیز سنگ و اطفال و سنگ و شیشه تداعی شده است.

یادآوری این نکته ضروری است که علت مخالفت صائب در آثار خود با خرد و عناصر مرتبط با آن، همان نکاتی است که اشاره شد و نباید آن را نشأت یافته از یک بینش و منظومه عمیق فکری دانست که شعرای سلف مانند سنائی، نظامی، خاقانی، عطار، مولانا، سعدی و حافظ داشتند. دلایل مهمی که می‌توان برای اثبات این ادعا بیان کرد، عبارت است از:

الف) عصر صائب یکی از درخشان‌ترین دوران رشد و اعتلای مکتب تشیع و دستاوردهای فرهنگی آن است. خردگرایی یکی از مهمترین مبانی فکری مکتب تشیع است و فرد شیعی مذهبی چون صائب به قطع و یقین می‌داند، خردگریزی و تعطیل و انکار عقل در معتقدات شیعی جایگاهی ندارد. صائب بدون قصد و اندیشه قبلی و فارغ از هرگونه پشتوانه فکری تحت تأثیر این اندیشه سنتی و کلیشه‌ای تاریخ فرهنگ ایرانی قرار گرفته است؛ اندیشه‌ای که ریشه در تحولات فکری بسیار پیچیده و عمیق در تاریخ اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام و ایران دارد.

ب) چنانکه قبلاً اشاره شد، صائب قهرمان بی‌رقیب عرصه مضمون‌پردازی است که یکی از ویژگی‌های مهم سبک هندی محسوب می‌شود. هم‌چنین گفتیم که سلسله تداعی‌ها، موتیوها، تشبیهات، تصاویر پارادوکسی، تمثیل‌ها و اسلوب معادله‌ها در خلق مضمون‌های بدیع و شگفت‌انگیز نقش بسیار زیادی دارد. بنابراین طبیعی است که در

شعر صائب و دیگر شعرای سبک هندی با توجه به بحث مضمون‌پردازی، ما با تضادها و تناقض‌های فراوانی در یک غزل و حتی در ابیاتی به دنبال همدیگر یا با فاصله مواجه شویم. مقوله خردگریزی در اشعار صائب که از مضمون‌های پربسامد به شمار می‌رود از این ویژگی مستثنی نیست. به همین سبب در برابر آن همه انکار خرد، مواردی نیز در اشعار او می‌توان یافت که وی به تأیید و تصدیق آن پرداخته است:

به تدبیر خرد تا می‌توانی دست و پایی زن

که نتوان برکنار آمد ز دریا بی‌شنا کردن

(۶۲۱۵-۱۱)

برای سرکشی نفس عقل در کار است

تورا که گرگ شبان شد شبان چه می‌خواهی؟

(۶۹۰۲-۷)

در اشعار صائب گاهی خردگریزی را می‌توان از مفهوم کلام استنباط کرد و گاهی نیز اشارات مستقیم شاعر در قالب طعن و طنز و آمیخته با مخالفت و تحقیر عقل و خرد و عناصر مرتبط با آن، توجه مخاطب را به این مقوله معطوف می‌گرداند. شرح و تفصیل این دو نگاه شاعر را در ادامه این پژوهش خواهیم دید:

۱- خردگریزی بر پایه استنباط از مفهوم کلام

در غزل‌های صائب به اقتضای مضمون، عقل به صورت‌های گوناگونی مورد نفی و انکار و مذمت قرار گرفته است؛ او در پاره‌ای از موارد مستقیماً به عقل و خرد اشاره می‌کند و گاهی نیز از واژگان و عناصر مرتبط با آن در بحث خردگریزی استفاده می‌کند. آگاهی، ادب، ادراک، افلاطون، اندیشه، برهان، بینش، تدبیر، باریک‌اندیشی، خضر، دفتر، دوربینی، رهنما، شعور، علم و دانش، علم رسمی، فرزانه، فکر، کتاب، ناصح، مصلحت‌جویی، هنر، هوش و هوشیاری از جمله واژگانی است که صائب به وفور درباره نفی ارزش‌های والای آن‌ها در مساعدت انسان سخن می‌گوید. گاهی نیز سیاق کلام و مفهوم مستنبط از آن بر جبهه‌گیری شاعر در برابر خرد دلالت می‌کند و

این خردگریزی به دلیل مضمون‌پردازی و ایجاد روابط تناظری پربسامد است، که برای اختصار به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱-۱- گریز از طیب و درمان

هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند اهمیّت ویژه مناعت طبع و بلندنظری و قناعت را انکار کند؛ اما این اصل مهمّ انسانی زمانی می‌تواند جامه عمل به خود بپوشاند که فرد دارای تن سالم باشد؛ و آدمی برای داشتن تن سالم، چاره‌ای جز از رفتن به نزد طیب و درمان طلبیدن از او ندارد:

باشد سبک‌تر از همه ایام درد ما روزی که در دسر به طیبیان نمی‌دهیم

(۵۹۱۴-۸)

۱-۲- آه کودکان و دامن معلم

به سبب مشکلاتی که در مدارس قدیم (مکتب‌خانه‌ها) وجود داشته است و نیز به موجب رفتار و کردار ناشیانه و سخت‌گیرانه معلمان قدیم با متعلّمان خود، می‌بینیم که صائب فراوان به این نکته اشاره می‌کند. حتّی همین امر باعث شده است که در اشعار صائب در کنار موتیو «طفل یا اطفال» به وسیله مکتب و متعلّقات آن مانند معلّم و استاد، ابجد، تخته مشق، چوپ^۶ گل و سیلی معلّم مضامین فراوانی آفریده شود. با وجود همه مشکلاتی که در شیوه‌های آموزشی قدیم وجود داشته است، باز معلّم مستحقّ آن نیست که دود آه کودکان دامن او را فرا گیرد و وی را زمین گیر سازد:

چون معلّم را نگیرد دود آه کودکان؟

نیست آسان بی‌گناهان را به زندان داشتن

(۶۰۲۹-۸)

۲- خردگریزی براساس اشارات مستقیم به عقل و خرد

گاهی مخالفت صائب با خرد و مترادفات و زیرمجموعه‌های آن را از طریق اشارات مستقیم او درمی‌یابیم به گونه‌ای که وضوح مطلب ما را از هر گونه تأمل و تفکر بی‌نیاز می‌گرداند. صائب در این نوع نگاه به مقوله خرد شگردهای مختلف اسلوب هندی را

دست‌مایه اصلی خویش برای خوارداشت و طعن و انکار آن قرار می‌دهد که در این میان نباید از نقش محوری اسلوب معادله، مضمون پردازی، اغراق، تشبیه، تمثیل و حس‌آمیزی اغماض کرد. مخالفت صائب با خرد و نفی و انکار آن بر مبنای اشارات مستقیم به واژگان عقل و خرد و دیگر عناصر و مترادفات آن به گونه‌های زیر جلوه می‌کند:

۲-۱- مذمت عقل

هرچند مضامینی را که صائب در حوزه خردگریزی ساخته است همگی به مذمت و نکوهش خرد منجر می‌شود، به ناچار برای پرهیز از اختلاط مباحث و بهتر نشان دادن اهمیت این بحث، مذمت و نکوهش عقل را باید یکی از جلوه‌های خردستیزی اشعار صائب در نظر گرفت. در دیوان صائب عقل بنا به اقتضای مضمون و دیگر مستلزمات اسلوب هندی مکرر و به وفور مورد نکوهش قرار می‌گیرد. این نگاه عتاب‌آمیز و آمیخته با نکوهش او به خرد، ناشی از برخی صفات و ویژگی‌هایی است که در آن دیده می‌شود. این ویژگی‌های مذموم عقل از دید شاعر عبارتند از: گران‌جانی عقل؛ ناقص بودن؛ مغرور بودن؛ ضعف و ناتوانی؛ گرفتار و مقید ساختن؛ افسون‌گری؛ کشمکش‌آفرینی؛ غم‌انگیزی؛ افسرده‌سازی؛ خشک مغزی؛ خامی؛ بی‌اعتباری؛ بوالفضولی و نابینایی.

تو اگر تکیه کنی بر خرد ناقص خود

زود در چاه ضلالت به عصا خواهی رفت

(۱۰-۱۶۳۸)

عشق تا برد از سرم بیرون غرور عقل را

جبهه‌ام را سنگ صندل‌سای هر بتخانه کرد

(۴-۲۳۸۰)

ز قید عقل مرا هر که می‌کند آزاد اسیری از کف اهل فرنگ می‌گیرد

(۶-۳۷۹۹)

دانند من چه می‌کشم از عقل بوالفضول

جمعی که ناز دوست ز دشمن کشیده‌اند

(۴۱۵۷-۵)

۲-۲- ناتوانی عقل در مقابل جمال و حضور یار

یکی دیگر از مهمترین جلوه‌های خردگریزی در شعر صائب، ترک عقل و انکار آن به سبب حضور یار و مشاهده حسن و جمال اوست. شاعر بر این باور است که از کشمکش‌های عقل، تمکین، حشمت، قید و بند و شرم آن تنها در اثر دل سپردن به یار و حسن و جمال او می‌توان رهایی یافت. برخی از عوامل و صفات و خصوصیات مهمی که در این زمینه موجب پشت پا زدن به خرد می‌شود عبارتند از: قامت یار؛ جلوه ساقی؛ چشم معشوق؛ خرام یار؛ حضور معشوق؛ کمر باریک؛ رخسار محبوب؛ زلف؛ زنج بتان؛ صف مژگان؛ طاق ابرو و لب جانان. در شواهد ذیل به وضوح می‌توان نفی و تحقیر خرد را مشاهده کرد:

عقل چون آهوی وحشی از جهان رم‌خورده است

تا سر زلف پریشان که بر هم خورده است؟

(۱۱۴۴-۱)

از تماشای خرامش چون نلغزد پای عقل؟

خار و خس را طاقت این سیل عالم برده نیست

(۱۳۱۲-۴)

رو به بیابان نهاد عقل چو موج سراب

تا صف مژگان او زد به صف اهل هوش

(۵۱۱۰-۱۱)

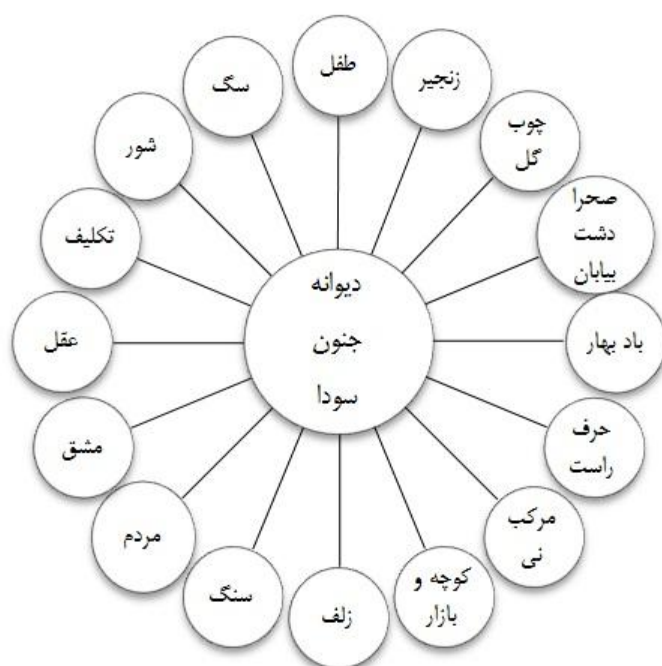
زان چهره عرق‌ناک زنهار برحذر باش

سیلاب عقل و هوش است این قطره‌های باران

(۶۴۵۴-۱)

۲-۳- ترجیح جنون بر عقل

ترجیح دیوانگی و جنون بر عقل یکی از پربسامدترین ایده‌های صائب در زمینه مبارزه با خرد و نفی و انکار آن به شمار می‌رود. کلمه دیوانه و سودا و جنون در شعر صائب تداعی‌های ویژه خود را دارد و کمتر بیتی می‌توان یافت که با کاربرد دیوانه سایر تداعی‌های آن در شعر حضور پیدا نکند. در نمودار زیر سلسله تداعی‌های دیوانه را در شعر صائب می‌بینیم:



آنچه موجب می‌شود که صائب این همه جانب جنون را گرفته باشد، عبارت است: الف) مضمون‌پردازی که از ویژگی‌های بارز و کلیدی سبک هندی است؛ ب) الگوبرداری از یک سنت دیرینه ادبی و فرهنگی که با استمرار و تداوم ویژه‌ای، دامنه آن به عصر صائب کشیده می‌شود و وی بدون هرگونه قصد و اندیشه از پیش تعیین شده‌ای به وفور از آن ایده تثبیت شده استفاده می‌کند. صائب ضمن برشمردن پاره‌ای از مشکلات ناشی از خرد از قبیل دغدغه‌آفرینی، کشمکش‌زایی، قید و بند، تمکین، شرم،

ضعف و ناتوانی، حجاب‌آفرینی، تکدّر خاطر، ترس و نقص، عالم دیوانگی را بر خردمندی و عقلانیت ترجیح می‌دهد. در نظر وی دیوانگی نه تنها از صفات مذموم عقل مبراست بلکه دارای ویژگی‌های منحصر به فردی نیز هست که در عالم فرزانی هرگز دیده نمی‌شود؛ مانند بردباری و ملامت‌کشی، گشادگی خاطر، استغناء، سبک‌بالی، بی‌غمی، عدم پای‌بندی به دنیا، پرهیز از پندپذیری، خلوص، ایمنی، خلود و جاودانگی، سادگی، سرکشی، آزادی، دیده‌ورسازی، عشرت و خوش‌دلی و شور و شوق:

صائب سر من پوچ شد از زمزمهٔ عقل خرم سر آن کس که به فرمان جنون است
(۲۱۴۸-۸)

خرد شیشه‌دل از سنگ خطر می‌ترسد ورنه دیوانه چه پروای ملامت دارد؟^۷
(۳۳۰۲-۳)

با مردم عاقل چه کند فصل بهاران؟^۸ بی‌سلسله از سلسله‌جنبان چه گشاید؟
(۴۴۴۸-۷)

خطّ باطل می‌توان بر عالم از سودا کشید

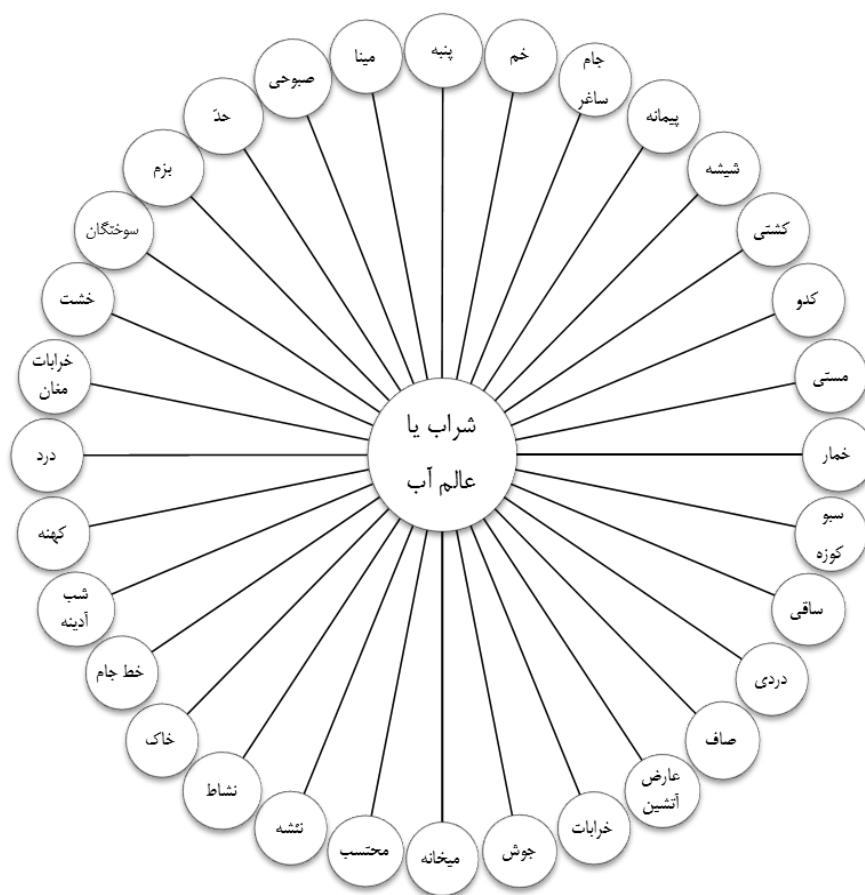
بی‌جنون مغز خرد در سر ندارد آدمی
(۶۷۴۳-۱۱)

۲-۴- برتری شراب بر عقل

شراب علاوه بر اینکه در دیوان صائب به وفور استعمال می‌شود در مبحث خردگریزی و در ترجیح آن بر عقل نیز پرتکرار و یکی از موتیوهایی است که تداعی‌های فراوانی را در شعر ایجاد می‌کند. در نمودار زیر تعدادی از سلسله تداعی‌های شراب را می‌بینیم که در ساختار سبک هندی و در آفرینش مضمون‌های باریک و اعجاب‌انگیز تأثیر زیادی دارد.

صائب بنا به دلایلی نظیر به وجود آمدن عقلای واقعی از میکده‌ها، واقع شدن دنیای واقعی و آرمانی در عالم آب^۹، گشایش طبع اهل سخن از رهگذر باده خواری، زبان بندی شراب و هرزه درآیی عقل، آگاهی از رموز سخن از طریق شراب و پرهیز از

مصلحت‌اندیشی، شراب را بر عقل ترجیح می‌دهد و مانند عناوین پیشین، هم الگو- برداری وی از نمونه‌های تثبیت شده در ادبیات فارسی و هم مضمون‌پردازی و ایجاد روابط تناظری زیبا و پیچیده برای ایجاد حیرت و شگفتی در مخاطب موجب می‌شود که به طور چشم‌گیری به انکار خرد بپردازد:



باده می‌باید که باشد، عقل گو هرگز مباحث

در کدوی سر خرد کم به که در مینا شراب

(۱۳-۸۸۰)

برو ای عقل، کله گوشه همّت مشکن

کاین قیامی است که بر قامت رعنا می است

(۱۵۷۴-۸)

هر مصلحت عقل کم از کوه غمی نیست کورطل گرانی که سبک‌سار نشینم؟

(۵۹۳۱-۳)

ساغری لبریز کن از باده اندیشه‌سوز

هرکه دعوی خردمندی کند دیوانه کن

(۶۰۹۶-۶)

۲-۵- خم و افلاطون

صائب در مقام ردّ و انکار خرد، مضمون‌های فراوانی را دربارهٔ ارتباط خم و شراب

و خشت و ساقی با افلاطون آفریده است، که پیش از او نیز در ادب فارسی سابقه دارد:

جز فلاطون خم‌نشین شراب سرّ حکمت به ما که گوید باز

(حافظ، ۱۳۸۸، ص ۲۵۴)

اشاره به سوانح زندگانی افلاطون یکی از تلمیحات بارز شعر صائب است که در آن

ضمن مخالف‌خوانی و دخل و تصرف در تلمیح، خلط و اقتباس هم رخ داده است.

«حکمای مشرق زمین غالباً به جای دیوجانس یا دیوژن حکیم کلبی خم‌نشین، بقراط و

سقراط و گاهی افلاطون را حکیم خم‌نشین دانسته‌اند. همان حکیم معروفی که در روز

روشن چراغ به دست گرفته بود و به دنبال انسان می‌گشت. دیوجانس حکیم یونانی و

پیرو مکتب کلبی (۳۲۷ ق.م.) به وارستگی و تحقیر ثروت و پشت‌پا زدن به مقررات

اجتماعی معروف بوده است. مشهور است که او در میان خمره و چلیکی مسکن داشت

و در اوج قناعت و زهدورزی روزگار سپری می‌کرد.» (یاحقی، ۱۳۸۸، مدخل دیوجانس)

به اعتقاد صائب خم‌نشینی، ملازمت با شراب و پشت‌پا زدن به کتاب مهمترین دلایل

شهرت و آوازه افلاطون به‌شمار می‌رود و اگر آوازه رساله، دانش و حکمت او جهان را

درببر گرفته، تنها از طریق خم‌نشینی به دست آمده است. اگر از دیگر بزرگان نامی باقی

نمانده است، جز هوشیاری و مأوا نساختن در خم، علت دیگری برای آن نمی‌توان تصور کرد. افلاطون و خم نشینی او موجب خلق مضامین بی‌شماری در دیوان صائب شده که برخی از آن به شرح زیر است:

۱- افلاطون نباید از خم می بیرون بیاید زیرا هیچ کسی نمی‌خواهد از دریای رحمت بیرون آید:

چرا از خم می فلاتون برآید؟ ز دریای رحمت کسی چون برآید؟
(۴۵۱۹-۱)

۲- خم‌خانه گردون از اهل همت کم نمی‌شود و اگر افلاطون رفته باشد، افلاطون دیگر خم‌نشین می‌شود:

ز اهل همت کم شود خم‌خانه گردون تهی

گر فلاتون رفت از عالم، فلاتونش منم
(۵۴۲۹-۵)

۳- اگر دیگران گوشه‌نشینی اختیار می‌کنند، ما نیز باید مانند افلاطون در خم می بگریزیم:

هست در گوشه‌نشینی دل جمعی گر هست در خم می نگریزم چو فلاتون چه کنم؟
(۵۶۷۶-۵)

۴- چون سرانجام، ما خشت بالین خواهیم بود بهتر آن است که چون افلاطون تکیه بر خشت خم کرده باشیم:

سرانجام چون خشت بالین بود به خم تکیه همچون فلاتون زنیم
(۵۹۸۴-۲)

۵- در بوته حکمت زر مغشوش صاف می‌گردد؛ همان‌گونه که جایی بهتر از خم برای افلاطون نمی‌توان تصور کرد:

می‌شود در بوته حکمت زر مغشوش صاف نیست جایی بهتر از خم بهر افلاطون من
(۶۱۳۷-۷)

۲-۶- رجحان غفلت و بی‌خبری بر هوشیاری و خردورزی

خردگریزی و مردود دانستن عقل به وسیله صائب در این بخش قابل تأمل است و بیشتر از سایر مؤلفه‌های عقل‌ستیزی موجب حیرت و شگفتی خواننده می‌شود. به نظر نگارنده نگاه محقرانه و خوارداشت صائب به مقوله تعقل و خردورزی و برتری غفلت بر آن به مراتب پررنگ‌تر از بخش‌های دیگر است؛ زیرا کار عقل به جایی رسیده است که بی‌خبری و خواب و مستی و غفلت می‌تواند کارایی و گشایش خاطر بالاتری از اندیشیدن و هوشیاری داشته باشد. برحسب این نگرش صائب، عقل بوالفضولی است که او را از بی‌خودی و مستی منع می‌کند. دل در فلک از عقل و هوش حصارى شده است اما جانی که بی‌خبری را پیشه کند در لامکان سیر می‌کند. به نظر وی فیض ناب و راستین در عالم بی‌خبری نهاده شده است و زمانی که ما هوشیار گشتیم، پی بردیم که صرفه و سود واقعی در خواب‌گران بوده است. پس حیف و صد افسوس! که ما دیر حقیقت را دریافتیم و آن بهشت شگفت‌انگیز را از دست دادیم. خلاصه همه واقعیت‌ها و حقایق در حلقه و جمع بی‌خبران نهفته شده است؛ پس باید عقل را کنار گذاشت تا با ورود به دنیای بی‌خبری به حقایق عالم دست یافت:

دل در فلک حصارى از راه عقل و هوش است

در لامکان کند سیر جانی که بی‌خبر شد

(۴۴۷۱-۱۰)

عالم بی‌خبری طرفه بهستی بوده است حیف و صدحیف که ما دیر خبردار شدیم

(۵۶۹۳-۱۰)

۲-۷- پرهیز از موشکافی، دوراندیشی و نفی تدبیر

توکل و اعتقاد به قضا و قدر الهی یکی از بنیادی‌ترین تفکرات مکتب ما به‌شمار می‌رود و در زبان دین و معارف اسلامی، درباره پذیرش حکم تقدیر و تسلیم در برابر آن به کرات توصیه شده است. اعتقاد به این موضوع هرگز با تدبیر و کوشش و اختیار بندگان خدا منافاتی ندارد بلکه توکل و تدبیر و خواست و تقدیر خداوندی در طول هم

دیگر واقع شده‌اند؛ یعنی آدمی ضمن اعتقاد جازم به خواست خداوندی نباید جانب تلاش و تدبیر خویش را فروگذارد. موضوع پرهیز از دوراندیشی و تدبیر می‌تواند دست‌خوش انفعالات و عدم پویایی جوامع بشری و هزاران فجایع دیگر شده باشد. بنابراین با الهام گرفتن از فرمایش خداوندی و سیره و سنت انبیاء و ائمه معصومین (ع) باید در این زمینه با هرگونه سوء برداشت و تبعات ناگوار و جبران‌ناپذیر آن مقابله کرد. صائب در مضامینی که به مذمت خرد و بیهوده و مهمل انگاشتن آن می‌پردازد، تدبیر را به این دلیل که مشکل را دوچندان می‌کند و نیز تیرهای قضا را به سوی آدمی فرو می‌آورد به شدت نفی می‌کند:

در پس بوته تدبیر نرفتم هرگز کز کمین گاه قدر تیر قضایی نرسید

(۳۶۵۱-۷)

بنابراین او توصیه می‌کند باید خود را بدون هرگونه چاره‌اندیشی به آغوش توکل و تقدیر سپرد؛ چون معلوم است که شفا و مرض از دکان کیست باید از نسخه‌بندی عطار چشم‌پوشی کرد. به طور خلاصه با وجود قضا و قدر، باید تدبیر را به فراموشی سپرد و برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی در این دریای پرتلاطم با دست بسته شنا کرد. همچنین توقع منفعت از موشکافی، توقع بی‌جا و عبث است و برای پرهیز از پریشانی‌ها و آشفتگی‌ها باید از موشکافی دیده بریست:

ترک تدبیر است درمان در خطر افتاده را کشتی بی‌ناخدا سالم ازین دریا شود

(۲۶۶۰-۷)

تا التجا به ناخن تدبیر می‌برند این عقده‌ها به عقده‌گشایی نمی‌رسند

(۴۱۷۴-۲)

ندارد موشکافی حاصلی غیر از پریشانی

از این خواب پریشان، دیده خودکام می‌شویم

(۵۶۱۷-۹)

۲-۸- ترک دانش‌های رسمی

صائب به مجموعه دانش‌های رسمی نیز وقعی نمی‌نهد و بنا به عللی آن را طرد می‌کند:

۱- دل آینه‌ای است که نباید از طریق دانش‌های رسمی منتقش شود:

ز نقش علم رسمی ساده کن آینه دل را

که از موج و حباب این آب گرد آلود می‌گردد

(۲۸۴۹-۴)

۲- علوم رسمی در نزد زنده‌دلان پرده‌های خواب هستند:

ز علم رسم، دل خویش ساده کن که کتاب

به چشم زنده‌دلان پرده‌های خواب بود

(۳۹۵۹-۵)

۳- با علم رسمی نجات از آتش امکان‌پذیر نیست:

نتوان به علم رسمی از آتش نجات یافت در پیش روی خود سپر کاغذین مگیر

(۴۷۴۷-۲)

۴- علم رسمی دل‌های روشن را سیاه می‌گرداند:

علم رسمی می‌کند دل‌های روشن را سیاه من به نادانی از آن قانع ز دانایی شدم

(۵۳۶۹-۸)

۵- علم رسمی موجب انحراف از مسیر حقیقت می‌شود:

مرا به دانش رسمی مبر ز راه، که نیست رقم پذیر چو آینه لوح ساده من

(۶۳۶۷-۴)

۶- دلایل و استدلال‌های پوچ، همواره فلسفی را به زحمت می‌اندازد:

از دلیل پوچ دایم فلسفی در زحمت است کودکان را مانده سازد نی سواری بیشتر

(۴۶۱۷-۱۴)

۲-۹- نفی کتاب، دفتر، کلک

به اعتقاد صائب کنار گذاشتن کتاب موجب می‌شود که فرد اشتهاش از خم افلاطون نیز فراگیر باشد. کسانی که از ریاض ساده‌دلی گلی نچیده‌اند نظر بر کتاب می‌اندازند. وسواس خرد اوقات آدمی را تباه می‌سازد؛ بنابراین از راه جنون می‌توان بر کلک و قلم و دفتر و کاغذ آتش زد. این نوع پندارها و توهمات درباره کتاب و دفتر و کلک شاعر را بر آن می‌دارد تا بگوید که کتاب را باید در گرو باده گذاشت و کلک و قلم را درهم شکست و نظر برهر کتابی نباید سیاه ساخت و تنها به دفتر لیل و نهار نظر انداخت:

ز علم رسم، دل خویش ساده کن که کتاب

به چشم زنده دلان پرده‌های خواب بود

(۳۹۵۹-۵)

دگر سیاه نسازم^۹ نظر به هیچ کتاب نظر به دفتر لیل و نهار خویش کنم

(۵۷۶۸-۱۴)

۲-۱۰- رجحان عشق بر عقل

تقابل عقل و عشق یکی از فراگیرترین و پربسامدترین مضمون‌های رایج در ادب فارسی است و کمتر نوشته‌ای را در میان آثار بزرگان ادبیات فارسی می‌توان یافت که در آن به این مقوله توجه نشده باشد. ممکن است این مسأله ناشی از اندیشه و نتایج تأملات مستقیم شخص بوده باشد و یا تقلیدی از نمونه‌های رایج در سنت ادبی. دامنه این مشکل اصلی و بنیادی فرهنگ ما به امروز نیز کشانده شده است و ظاهراً به این زودی کار این جدال تاریخی نمی‌تواند از فرهنگ ما به یک سو شود. «تاکنون طرفین دعوا که هر دو تمامت‌خواه و توتالیتراوند- به انکار یکدیگر اندیشیده‌اند و حاصل انکار ایشان همین بوده است که دیده‌ایم. آیا این نزاع جز از طریق انکار طرف مقابل راه سوومی هم دارد؟» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲، صص ۶۰-۵۹)

جدال تاریخی عقل و عشق در اشعار صائب جلوه ویژه‌ای دارد و او غالباً در این مجادله جانب عشق را می‌گیرد و جسم و پیکر خرد را به شدت و با بی‌رحمی تمام با سنگ و سندان نکوهش و سرکوفت، انکار می‌کند. صائب در دفاع از عشق و طرد عقل بیشتر متکی بر سرمشق‌های رایج و به تثبیت رسیده در ادبیات فارسی است تا تأملات و تجربیات شخصی خویش. بنابراین او برای خلق مضمون‌های تازه و آفریدن اشعاری با اتکا به شگردهای سبک هندی به این عرصه وارد می‌شود و انصافاً پاره‌ای از ابیات او در موضوع تقابل عقل و عشق، هم زیباست و هم قدرت اقناعی دارد.

برخی از مهمترین توجیحات او در ردّ خرد و ترجیح عشق بر آن عبارت است از: خطاکاری عقل؛ بی‌ارزش بودن؛ بی‌خبری؛ طفل مزاجی عقل؛ بی‌فروغ بودن عقل در برابر عشق؛ ضعف و ناتوانی؛ بی‌جگری؛ گیرودارآفرینی؛ گران‌جانی؛ پوچ بودن؛ عدم وصول به حقیقت؛ نقصان؛ عدم تحرک و جوشش؛ شهرت‌طلبی؛ کج‌فهمی؛ حيله‌گری؛ نیازمندی عقل به حواس؛ تیره بودن؛ خیره‌سری؛ دردسرافرینی و هرزه‌گویی عقل. اگر صائب از عشق در مضمون اشعار خود بسیار تمجید می‌کند، به این دلیل است که صفات منفی و مذموم عقل در ساحت عشق راه ندارد:

خرد هر چند مغز کائنات است کف بی‌مغزی از دریای عشق است

(۲۲۴۰-۸)

با عشق انتقام توان زآسمان کشید نتوان به زور بازوی عقل این کمان کشید

(۴۳۲۹-۱)

نورعقلی کز فروغش چشم‌عالم روشن است پرده خواب است پیش دیده‌بینای عشق

(۵۱۷۹-۳)

نتیجه‌گیری

عقل و عناصر مرتبط با آن در ادوار مختلف شعر و ادب فارسی به سبب تأثیر-پذیری از اوضاع اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جهان اسلام چهره خوشایندی ندارد و با

دیده عتاب‌آمیز به آن نگریسته شده است، در این فصل مشترک نباید از تلقی و دیدگاه متفاوت سرآیندگان و آموزه‌های دینی و اعتقادی آنان غافل باشیم. در عصر صفویه به دلیل به رسمیت شناخته شدن مکتب تشیع که خردگرایی و تعقل از مهمترین مبانی فکری آن به‌شمار می‌رود، توقع این بود که مجال تنفر از خرد و نکوهش آن در جامعه ایرانی و شعر و ادبیات آن تنگ‌تر گردد؛ اما این چشم‌داشت هرگز جامه عمل به خود نمی‌پوشد. مضمون‌پردازی یکی از مهمترین ویژگی‌های سبک‌های هندی است و صائب را قهرمان بی‌رقیب این شاخصه سبکی، در هر دو شاخه ایرانی و هندی سبک دوره صفویه می‌دانند. این ویژگی سبکی یکی از دلایل اصلی گرایش او به سوی این موضوع کلیشه‌ای و قالبی ادبیات فارسی است. وی در خلق مضامین با محوریت خرد، برای ایجاد حیرت و اعجاب در خواننده از اسلوب معادله و موتیوها و سلسله تداعی‌ها به وفور استفاده می‌کند. پس مسلم است کسی که به قصد مضمون‌آفرینی به این موضوع می‌نگرد با افرادی که مطابق آموزه‌های مذهبی و تعالیم اعتقادی به آن توجه می‌کنند در نوع نگرش از بنیاد با هم‌دیگر متفاوت خواهند بود. صائب و معاصران او صرفاً از روی الگوهای ادبی و بلاغی به این مسئله می‌نگریستند و همین نگرش مبتنی بر الگوبرداری تا به امروز نیز تداوم یافته است و در عصر دموکراسی و اومانیسم هنوز هم در دیوان‌های فارسی به وفور دیده می‌شود.

به نظر می‌رسد مجموعه تعالیم علمای اخباری که به شدت معتقد به احادیث و ظاهر قرآن بودند و به تدبیر و تعقل اهمیتی نمی‌دادند، از دیگر دلایل بسامد این موضوع در شعر صائب بوده باشد. در اشعار صائب برخی از جلوه‌های مهم خردگرایی که این پژوهش به بررسی و تحلیل آن پرداخته عبارت است از: برتری عشق بر عقل؛ تفضیل جنون و دیوانگی بر خردمندی؛ رجحان شراب بر عقل و هوشیاری؛ ترک دانش‌های رسمی؛ پشت‌پا زدن به فلسفه و علوم عقلی؛ نکوهش خرد؛ پرهیز از موشکافی؛ تسلیم محض در برابر تقدیر و گریز از هرگونه تدبیر و ترک هوش و خرد در برابر جمال و زیبایی یار.

یادداشت‌ها:

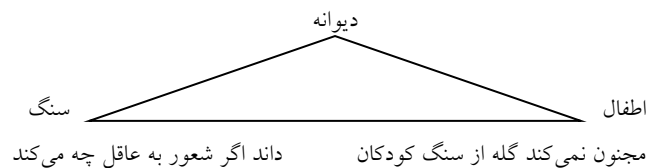
- ۱- تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (عنكبوت، آیه ۴۳)
 لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انبیا، آیه ۱۰)
 وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَا تَتَّقُونَ (یس، آیه ۶۲)
 ۲- مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ (کلینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴)
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ (همان، ص ۲۳)
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْخَيَجَ بِالْعُقُولِ (همان، ص ۱۴)
 ۳- ر.ک. محبتی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰ و ۲۲۰.

- ۴- برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: (دشتی، علی، ۱۳۶۴، صص ۱۳۲-۱۱۷)، (شمس لنگرودی، محمد، ۱۳۶۷، صص ۹۳-۹۲)، (مرتضوی، جمال‌الدین، گلچینی از گلستان شعر صائب، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۰) و (گلچین معانی، احمد، فرهنگ اشعار صائب، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۴۹-۵۰)
 ۵- در این پژوهش از چاپ دوم دیوان شش جلدی صائب به تصحیح محمد قهرمان استفاده کرده‌ایم؛ بنا براین عدد سمت راست شماره بیت و عدد سمت چپ شماره غزل است.
 ۶- «در روزگار پیشین که تنبیه بدنی کودکان نوآموز مرسوم بود، برای آزردن بیشتر آنان از چوب خاردار گل استفاده می‌کردند. در دیوان صائب یک‌بار به آن اشاره شده است» (خاکپور، ۱۳۹۲، ص ۴۸)

نه امروزست سودای جنون را ریشه در جانم به چوپ گل ادب کردی معلم در دبستانم

(۱-۵۵۹۱)

- ۷- توجه داشته باشیم در بحث ترجیح جنون بر خرد، در مواردی دیده می‌شود که اطفال سنگ بر دست و دامن گرفته و نثار دیوانگان می‌کنند. آنها نیز از این کار کودکان نه تنها رنجشی به دل نمی‌گیرند بلکه آن را موهبتی بزرگ می‌پندارند که خداوند، عاقلان را از آن محروم ساخته است. مطابق این دیدگاه در شعر صائب مثلثی به شکل ذیل ساخته می‌شود؛ و اگر این سه ضلع هم نباشد حداقل دو ضلع از آن همواره در شعر جلوه می‌نماید:



(۵-۴۲۰۲)

- ۸- شاعر فصل بهار را به دلیل طراوت و نشاط موجود در آن بهترین زمان دیوانگی می‌داند. فصل بهار منشأ جنون است و اگر تعداد دیوانگان در این موسم بیش‌تر از سایر فصول است، به دلیل خاصیت ذاتی بهار در برانگیختن جنون افرادی است که استعداد سودایی و دیوانگی در خود دارند.

۹- «عالم آب: به اصطلاح می‌خواران مستی و می‌کشی، نشئه شراب و عالم شراب و حالت می‌نوشی.» (گلچین معانی، ۱۳۸۱، مدخل عالم آب)

صاف گشتن ز خودی باده ناب است اینجا دست شستن ز جهان عالم آب است اینجا

(۴۷۷-۱)

۱۰- «نظر سیاه ساختن (گرداندن) به چیزی: کنایه از نگریستن در چیزی به تمام رغبت و ارادت و شیفته و مفتون وی گردیدن» (منبع پیشین، مدخل: نظر)

صائب نظر سیاه نسازد به هر کتاب فهمیده است هر که زبان اشاره‌ها

(۷۹۸-۸)

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- قرآن مجید، (۱۳۷۶)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، چاپ سوم، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی.
- ۲- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۵)، زبان حال در عرفان و ادبیات فارسی، تهران، انتشارات هرمس.
- ۳- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸)، دیوان حافظ، به کوشش سایه هوشنگ ابتهاج، چاپ چهاردهم، تهران، نشر کارنامه.
- ۴- حسن‌پور آلاشتی، حسین (۱۳۸۴)، سبک‌شناسی غزل سبک هندی، تهران، انتشارات سخن.
- ۵- دشتی، علی (۱۳۸۵)، عقلا برخلاف عقل، به کوشش مهدی ماحوزی، تهران، انتشارات زوآر.
- ۶- ----- (۱۳۶۴)، نگاهی به صائب، زیر نظر مهدی ماحوزی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۷- سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی (۱۳۴۰)، فرهنگ سروری، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات علمی.
- ۸- شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتاب‌خانه خیام.

- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۱)، شاعر آینه‌ها «بررسی سبک هندی و شعر بیدل»، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگاه.
- ۱۱- شمس لنگرودی، محمّد (۱۳۶۷)، گردباد شورجنون (تحقیقی در سبک هندی و احوال و اشعار کلیم کاشانی)، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.
- ۱۲- صائب تبریزی، محمّدعلی (۱۳۷۴)، دیوان صائب تبریزی، ۶ ج، به کوشش محمّد قهرمان، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- ضیایی، عبدالحمید (۱۳۹۰)، در غیاب عقل (تحلیل انتقادی خردستیزی در ادبیات عرفانی)، تهران، انتشارات فکرآذین.
- ۱۴- طباطبایی، محمّدحسین (بی‌تا)، ترجمه‌المیزان، دفتر انتشارات اسلامی. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۳)، شرح مثنوی شریف، تهران، نشر زوآر.
- ۱۵- فولکیه، پل (۱۳۷۴)، فلسفه عمومی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- کدیور، محسن (۱۳۷۷)، دفتر عقل (مجموعه مقالات فلسفی - کلامی)، تهران، نشر اطلاعات.
- ۱۷- کریمی، امیربانو (امیری فیروزکوهی) (۱۳۶۹)، دوپست و یک غزل از صائب، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۱۸- کلینی، محمّدبن یعقوب، (بی‌تا)، اصول کافی، ترجمه سیدهاشم رسولی، قم، انتشارات علمیة اسلامیة.
- ۱۹- گلچین معانی، احمد (۱۳۸۱)، فرهنگ اشعار صائب، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۰- متز، آدام (۱۳۶۴)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگوزلو، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۲۱- محبتی، مهدی (۱۳۸۲)، سیمرغ در جستجوی قاف، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.

۲۲- مرتضوی، سیدجمال‌الدین (۱۳۸۶)، گلچینی از گلستان شعر صائب، تهران، نشر روزگار.

۲۳- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.

ب) مقالات:

۱- آقاحسینی، حسین (۱۳۸۸)، «این خرد خام به میخانه بر» (نقدی بر زمینه‌های خردستیزی در ادب فارسی)، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره یک، بهار ۱۳۸۸، صص ۹۴ - ۶۹.

۲- توحیدیان، رجب (۱۳۸۷)، «اوصاف عقل در تقابل با عشق و جنون در دیوان صائب تبریزی و دیگر عرفا»، فصلنامه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، سال چهارم، شماره ۱۲، صص ۱۲۶ - ۹۳.

۳- حدیدی، خلیل و موسی‌زاده (۱۳۹۰)، «جلوه‌های خردستیزی در شعر حافظ»، نشریه زبان و ادب فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۵۴، شماره مسلسل ۲۲۳، صص ۸۸ - ۵۳.

۴- خاکپور، محمد (۱۳۹۲)، «نگاه انتقادی و تحلیلی به جایگاه معنایی و ساختاری چند موتیو در شعرا صائب»، زبان و ادب فارسی، نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۶۶، پاییز و زمستان ۹۲، شماره مسلسل ۲۲۸، صص ۶۰ - ۳۳.

۵- محمدرضایی، محمد (۱۳۹۱)، خاستگاه مخالفت با عقل در اسلام، کتاب نقد، سال چهاردهم و پانزدهم، شماره ۶۵ و ۶۶، صص ۱۰۲ - ۹۱.